

ساختار جامعه و خشونت علیه زنان

دکتر شهلا اعزازی *

خشونت پدیده‌ای تاریخی و جهانی است که در همه جوامع و تمام ادوار وجود داشته است. توجه به این پدیده از دهه ۷۰ میلادی آغاز شد و پژوهش‌های متعددی در این حوزه انجام گرفت. بررسی در باب خشونت با مشکلاتی همراه است. در این پژوهش‌ها محقق وارد حوزه خصوصی و صمیمی خانواده می‌شود و در خصوص رفتاری حساس از افراد سؤال می‌کند. وجود خشونت در خانواده از طرف قربانی به علل مختلف پنهان نگاه داشته می‌شود، فراموش می‌شود و یا در بیان آن اغراق می‌شود. نبود آمار در خصوص افراد در معرض خشونت، مشکل دیگری در راه دستیابی به نمونه معرف است. مشکل دیگری که در بررسی‌های خشونت مشاهده می‌شود تبیین‌های نظری موجود است. بسیاری از دیدگاه‌های نظری موجود عوامل مؤثر در بروز خشونت را در سطح ویژگی‌های «فردی مانند» و یا در سطح «خانوادگی مانند» در نظر می‌گیرند. کلیه این عوامل در شناخت صحیح از پدیده تأثیر دارند.

نظریه پردازان فمینیست تبیین‌های فردی یا خانوادگی را در باب خشونت، برای توضیح کافی نمی‌دانند. هرچند معتقد هستند این عوامل می‌تواند به مثابه عاملی تشدیدکننده رفتار خشن عمل کند، تأکید آنان بر وجود ساختار نابرابر روابط قدرت میان زنان و مردان در جامعه و نهادهای آن است. توجه آنان متوجه ساختار مردسالارانه‌ای در جامعه است که به مردان اجازه اعمال قدرت بر زنان را می‌دهد. از این دیدگاه خشونت عمل انفرادی یک مرد علیه یک زن نیست که با استفاده از ویژگی‌های فردی تحت بررسی قرار گیرد، بلکه خشونت رفتاری است که از جانب مردان جامعه بر روی زنان جامعه اعمال می‌شود. خشونت یک ابزار نظارتی مهم است که هم بازتاب روابط نابرابر قدرت در جامعه است و هم به

* جامعه‌شناس، عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی <shahla_ezazi@yahoo.com>

حفظ روابط نابرابر قدرت کمک می‌کند.

با نگاهی به تحقیقات انجام شده در ایران ناهماهنگی میان داده‌های کسب شده مشخص می‌شود. هم‌چنین مشخص می‌شود که در اکثر بررسی‌ها عوامل مؤثر بر خشونت به صورت متغیرهای فردی و خانوادگی بحث و بررسی شده‌اند. این مقاله با توجه به دیدگاه فمینیستی سعی در مشخص کردن اهمیت ساختار نابرابر قدرتی دارد که در حوزه‌های اقتصاد، قوانین، نیروهای نظارتی جامعه و نهادهای حمایتی جامعه حضور دارد و بر توجه به ساختار جامعه که مردان را تشویق به اعمال خشونت و زنان را وادار به تحمل آن می‌کند تأکید می‌کند.

کلید واژه‌ها: ایران، خشونت، زنان، ساختار جامعه

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۳/۹/۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۳/۷/۴

مقدمه

تاریخ جهان نمایش‌گر خشونت در جوامع و زمان‌های مختلف است. خشونت‌های ناشی از جنگ، کشتار، غارت، شکنجه و نظایر آن معمولاً از جانب گروهی از مردان بر مردان دیگر، زنان و کودکان اعمال شده است. خشونت پدیده‌ای تاریخی است که در ادوار گذشته نیز وجود داشته است؛ چنان که شرایط زندگی اجتماعی خشن، جنگ، غارت و سلطه بر دیگران که جملگی به وادار کردن دیگران به اطاعت از فرد دیگری می‌انجامید، خشونت را جزئی از زندگی روزمره کرده بود.

گذشته از خشونت‌های اجتماعی خشونت در درون خانواده‌ها نیز به کرات مشاهده شده است. با توجه به این امر که در جوامع گذشته موقعیت زنان نسبت به مردان بسیار نازل‌تر در نظر گرفته می‌شد و زندگی خانوادگی بر اساس نمایش قدرت و سلطه - و کم‌تر براساس نزدیکی و همدلی - شکل می‌گرفت، استفاده از خشونت برای نگاه داشتن زنان در سطوح پایین‌دست خود، مرسوم بود. خشونت‌های جسمانی علیه زنان به طرق و صور

متعدد همیشه وجود داشت: از زنده به گور کردن نوزادان دختر تا فروش آنان به عنوان کنیز و برده، تجاوز، به اسارت درآوردن، و کتک‌زدن‌های خانگی که جزئی از زندگی در نظر گرفته می‌شد.

بحث خشونت مردان در خانواده از حدود یک سده پیش، با شروع موج اول جنبش زنان، مطرح شده بود، اما تأکید خاص بر آن از حدود سال‌های ۱۹۷۰ به بعد صورت گرفت. از این زمان به تدریج در اثر فعالیت افراد مختلف، خشونت در خانواده‌ها تحت بررسی‌های متعدد قرار گرفت. همچنین درباره آن بحث شد، مشکلات آن بررسی و مشخص شد، علل مؤثر بر ایجاد خشونت و نظریه‌های مربوط به آن تدوین شد، و راه‌های عملی برای کاهش یا از میان بردن آن مشخص شد.

طرح بحث در دهه ۷۰ میلادی نشانگر این امر است که پس از گذشت زمانی طولانی که مفاهیم دموکراسی، آزادی و برابری فقط در حوزه عمومی مطرح بود، به حوزه خصوصی یعنی خانواده نیز کشیده شد و در جوامع مختلف حرکتی شکل گرفت که مهم‌ترین درخواست آن دادن حقوق برابر اجتماعی و مدنی به افراد ضعیف‌تر در درون خانواده بود. همان‌گونه که اعمال خشونت در جامعه به مجازات افراد خاطی می‌انجامد باید خشونت در خانواده را طرد کرد و پیش‌بینی‌های لازم را برای حمایت از افراد ضعیف در نظر گرفت. تأکید بر بررسی‌های خشونت را می‌توان دگرگونی در تفکر برابری افراد در جامعه، و ورود مفهوم دموکراسی، آزادی و برابری به عرصه خصوصی در نظر گرفت و بدین ترتیب درخواست کرد که هیچ یک از اعضای خانواده دارای این حق نیست که فرد دیگری را با استفاده از انواع خشونت‌های موجود، از حقوق اساسی و مدنی وی در جامعه محروم کند و آزادی انتخاب و تحرک فردی را زیر نظارت خود درآورد. این امر در تعریف خشونت نیز منظور شد؛ چنان‌که در اجلاس پکن یکی از محورهای نگران‌کننده در باب زنان، خشونت در نظر گرفته شد و در قطع‌نامه ۴۸/۱۰۴ مجمع عمومی در تاریخ ۲۰

دسامبر ۱۹۹۳ خشونت بدین شکل تعریف شد: هر نوع عمل خشونت‌آمیزی که بر اختلاف جنسیت مبتنی باشد و به آسیب یا رنج بدنی، جنسی و روانی زنان بینجامد، یا آن‌که احتمال منجر شدن آن عمل به این نوع آسیب‌ها و رنج‌ها وجود داشته باشد، [از مصادیق خشونت شمرده می‌شود]؛ از جمله تهدید به این گونه اعمال، زورگویی یا محروم‌سازی خودسرانه از آزادی؛ خواه آن که در ملاء عام روی دهد، خواه در زندگی خصوصی (سازمان جهانی بهداشت، ۳۰:۱۳۸۰). در تعریف فوق باید بر اختلاف جنسیت که دربرگیرنده رفتارهای تبعیض‌آمیز براساس تعلق به دو جنس مختلف است و همچنین محروم‌سازی از آزادی تأکید کرد. خشونت علیه زنان به قصد نظارت بر رفتار آنان انجام می‌گیرد؛ رفتاری که در حوزه عمومی برای کلیه افراد جامعه مجاز است ولی در درون خانواده مردان با به کار بستن آن ضمن نمایش اقتدار خود، سعی در محروم کردن زنان از این محدوده آزادی دارند.

در ایران بحث خشونت خانوادگی برای مدتی طولانی مسکوت گذاشته شده بود و درباره آن بحثی نمی‌شد. اما به علت توجهی که افراد مختلف در حوزه کاری خود به این پدیده نشان دادند و همچنین به علت تأکیدی که در اجلاس ۱۹۹۵ پکن بر محور نگران‌کننده خشونت علیه زنان به وجود آمد و دولت‌ها خود را موظف به از میان بردن و یا کاهش آن دیدند؛ همچنین به سبب آغاز فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی و افزایش خشونت‌های خانوادگی و مطرح شدن آن از طریق رسانه‌های عمومی، ضمن تأکید بر روی اتفاقات فاجعه‌آمیز درون خانواده، می‌توان در نظر گرفت که از سال ۱۳۷۶ به بعد اولین پژوهش‌های علمی در این حوزه شروع شد و این بحث در سمینارها، سخنرانی‌ها و گردهم‌آیی‌های مختلف طرف توجه قرار گرفت. در ادامه این روند سازمان‌های دولتی سعی در ایجاد امکاناتی برای زنان در معرض خشونت خانوادگی کردند؛ دانشجویان رشته‌های مختلف پایان‌نامه‌های خود را به این بحث اختصاص دادند؛ و افراد مختلف در حوزه‌های

علوم اجتماعی، روان‌شناسی، پزشکی، جرم‌شناسی و حتی نیروی انتظامی در این زمینه دست به پژوهش زدند.

با وجود تعدد بررسی‌ها اما در صورت مطالعه مقالاتی که براساس فعالیت‌های پژوهشی تألیف شده‌اند برای فردی که تمایل به کسب اطلاعات در خصوص این پدیده را دارد تا حدودی سردرگمی به وجود می‌آید. در اکثر مقالات سعی شده است علل فردی و یا خانوادگی موثر بر ظهور خشونت در خانواده معین شود. بدین ترتیب برخی از ویژگی‌ها مانند اعتیاد و فقر را می‌توان به عنوان عوامل مؤثر بر خشونت در نظر گرفت. هرچند در تحقیقات مختلف اهمیت عوامل فردی نیز با یکدیگر تفاوت‌هایی نشان می‌دهند، اما باید توجه داشت که اگر تنها نگاه متوجه عوامل فردی باشد برخی نکات پنهان باقی خواهد ماند؛ زیرا فقط مردان نیستند که تحت فقر زیسته یا تجربیات خشونت‌باری را در دوران کودکی از سر گذرانده‌اند. بلکه زنان نیز دارای همین شرایط هستند. پس عاملی که به خشونت مردان و نه زنان در خانواده می‌پردازد کدام عامل است؟ تأکید بر ویژگی‌های فردی و خانوادگی نگاه را از ساختار اجتماعی که خشونت را مجاز می‌داند به دور نگاه خواهد داشت و فقط افراد را در ایجاد این پدیده دخیل خواهد دانست.

این مقاله با توجه به نتایج برخی از پژوهش‌ها سعی دارد تفاوت‌ها و تشابهات در داده‌های به دست آمده را نشان دهد، تا بدین طریق تأکیدی بر این امر صورت گیرد که برای حل مشکلات اجتماعی نمی‌توان تنها به ویژگی فردی افراد که می‌تواند تشدیدکننده باشد اما علت اصلی نیست، اکتفا کرد. اگر به از میان بردن خشونت در خانواده تمایلی هست باید به اوضاع خشونتی جامعه نیز توجه داشت و با توجه به تأثیر متقابلی که میان خانواده و جامعه وجود دارد پدیده خشونت خانوادگی را بررسی کرد.

در ابتدا توضیحی در باب مشکلات مربوط به بررسی‌های خشونت ارائه می‌شود و پس از آن دیدگاه‌های نظری فمینیستی‌ای که بر ساختار مردسالارانه جامعه در ایجاد خشونت

خانوادگی تأکید دارند، تحت بررسی قرار خواهد گرفت. سپس سعی می‌شود که با توضیح مختصری ساختار اجتماعی ایران و نابرابری‌های مربوط به زنان و مردان نشان داده شود تا مشخص شود که نابرابری قدرت میان زن و مرد، تنها در خانواده وجود ندارد، بلکه این نابرابری موجود در جامعه به گونه‌ای است که هم به دور ماندن زنان از امکانات اجتماعی کمک می‌کند و هم باعث تشدید نابرابری در خانواده و وابستگی زن به مرد و احیاناً تحمل خشونت می‌شود. در پایان به برخی از داده‌های خشونت اشاره خواهد شد.

۱) مشکلات بررسی‌های مربوط به خشونت

در غرب نگاه به خشونت از حدود ۳۰ سال پیش آغاز شد، و امروز مجموعه کاملی از بررسی‌های مربوط به انواع خشونت‌ها در آنجا به وجود آمده است. محققانی مانند اشتراوس، گلز، مارتین، آرائی داباش، آر.دی داباش و ده‌ها نفر دیگر طی سالیان طولانی در این حوزه فعالیت کردند و در نتیجه سازمان‌های دولتی، رسانه‌ها، سازمان‌های غیردولتی و افکار عمومی را متوجه این پدیده کردند و بر ضرورت مقابله با خشونت تأکید ورزیدند. هر یک از این محققان با توجه به دیدگاه‌های نظری خود، بر جنبه‌های خاصی از خشونت تأکید کردند و مسایل مختلفی را پیش کشیدند.

آنچه جملگی این پژوهش‌گران بر آن اتفاق نظر دارند این است که بررسی خشونت یکی از دشوارترین نوع تحقیقات است که در علوم اجتماعی وجود دارد. از مهم‌ترین دشواری‌های آن یکی مشکل ارائه تعریف دقیق از خشونت در بررسی‌ها است؛ هم‌چنین موضوع امکان پاسخ‌دهی غلط به پاسخ‌های پرسش‌گر به علل مختلفی مانند ترس، خجالت، فراموشی و نظایر آن. نامشخص بودن جامعه آماری نیز در اکثر اوقات باعث می‌شود که بررسی‌ها تنها به اماکنی که زنان کتک خورده به آنان مراجعه می‌کنند محدود شود که

هرچند به کسب اطلاعات عمیق از روند خشونت می‌انجامد اما اطلاعاتی در خصوص گستردگی آن در جامعه نمی‌دهد. از طرف دیگر انجام پیمایش خشونت نیز مشکلاتی دارد که هرچند دربرگیرنده افراد قربانی و افراد معمولی است و امکان مقایسه می‌دهد، اما تنها به طرح سئوالات سطحی می‌پردازد و پویایی خشونت در خانواده مدنظر قرار نمی‌گیرد. بر مشکلات موجود در بررسی خشونت، باید مشکل دیدگاه‌های نظری را نیز اضافه کرد. از آنجا که خشونت در محدوده علوم مختلف می‌گنجد و بسیاری از افراد در باب تبیین نظری آن کار کرده‌اند، دیدگاه‌های نظری مختلفی در این باب به وجود آمده که در چند سطح به آن توجه نشان می‌دهند: در سطح فردی (یعنی دخیل دانستن عوامل فردی مانند مصرف مواد مخدر یا الکل چه در عامل خشونت و چه در قربانی)، در سطح خانوادگی (مانند وجود تعداد فرزندان، تعارضات میان زن و شوهر در اثر دخالت دیگران، تأثیرپذیری از خانواده) در سطح اجتماعی (مانند وجود تنش در زندگی، بی‌کاری و...)؛ در سطح ساختار جامعه (مانند نابرابری قدرت و مردسالاری) و یا ترکیبی از برخی و یا همه این‌ها.

۱-۱) سطح فردی و خانوادگی

تبیین در سطح فردی معمولاً رفتار خشن را نتیجه بیماری یا نابهنجاری روانی افراد (مردان) در نظر می‌گیرد. مردان خشن از لحاظ روانی بیمار و یا دارای اختلالات شخصیتی هستند. در این نوع تبیین پیشینه خانوادگی افراد نیز مدنظر قرار می‌گیرد. آنانی که دارای خانواده نابسامان بودند، و آنانی که در کودکی خود قربانی خشونت بودند به احتمال زیاد در اثر روند یادگیری در زندگی خانوادگی خود نیز در نقش قربانی و یا عامل خشونت ظاهر خواهند شد.

هرچند تأثیر این عوامل را بر به‌کارگیری خشونت نمی‌توان نادیده گرفت، اما باید در نظر

داشت که چنین خصوصیتی قابل تعمیم به کلیه افراد خشن نیست و تنها درصدی از همسرآزاران می‌توانند دارای مشکلات روانی باشند. لورنا اسمیت که به بررسی نظریه‌های خشونت پرداخته است از انی افراد در چارچوبی با عنوان تبیین استثنائات در خصوص یک مسئله جهانی نام می‌برد. شناخت تأثیر عوامل روانی به درک برخی از مسائل کمک می‌کند اما نمی‌توان با کمک آن نظریه‌ای عمومی را مطرح کرد. این نظریه هم‌چنین «کورجنس» است، زیرا به این امر توجه ندارد که مشکلات در خانواده برای دختران و پسران هر دو وجود دارد و دختربچه‌ها نیز مانند پسر بچه‌ها در معرض خشونت هستند. بنابراین علت اعمال خشونت مردان علیه زنان چیست؟ برخی اوقات نیز رفتار زنان را به عنوان محرکی برای مردان به منظور به‌کارگیری خشونت در نظر می‌گیرند که از جانب گروه‌های فمینیستی تحت عنوان «سرزنش قربانی» سخت به پرسش و نقد گرفته می‌شود.

۲-۱) وضعیت اجتماعی و طبقاتی

سطح دیگر تبیین نظری نگاه خود را متوجه محیط اجتماعی (طبقه اجتماعی) کرده و بر عواملی مانند ناکامی، تنش، فقر مادی که از دست‌یابی به اهداف مدنظر جلوگیری می‌کند، مسکن نامناسب، نداشتن کار مناسب و یا بی‌کاری را به عنوان عوامل مؤثر در بروز خشونت تأکید می‌کند. با توجه با این که شرایط برای طبقات پایینی جامعه بیش‌تر از سایر طبقات وجود دارد در نتیجه خشونت نیز در میان افراد این طبقه بیش‌تر خواهد بود. اما انبوهی از بررسی‌های خشونت مشخص کرده‌اند که حضور این پدیده فراتر از شرایط طبقاتی جامعه است و عواملی چون تعلق به نژاد، مذهب، قومیت و یا فرهنگ مختلف در آن تأثیر چندانی ندارد. از طرف دیگر در شرایط سخت زندگی زنان و مردان هر دو در معرض تنش و مشکلات قرار دارند. ولی چرا خشونت از جانب مردان علیه زنان و کودکان صورت می‌گیرد.

۱-۳) ساختار جامعه و توزیع نابرابر قدرت

سطح دیگر تبیین که معمولاً در دیدگاه‌های فمینیستی کاربرد دارد نگاه خود را متوجه ساختار مردسالارانه جامعه و شرایط حاکم بر آن می‌کند. در این دیدگاه زمانی که در جامعه با نابرابری قدرت میان زنان و مردان روبه‌رو هستیم و مردان در موقعیت‌های دارای قدرت جامعه قرار دارند و زنان موقعیت‌های دست پایینی جامعه را اشغال می‌کنند. بازتاب نابرابری قدرت در جامعه به شکل خشونت ظاهر می‌شود؛ اما در عین حال باید توجه داشت که خشونت تنها بازتاب نابرابری قدرت نیست، بلکه به عنوان عاملی برای حفظ و نگه‌داری روابط نابرابر قدرت موجود نیز عمل می‌کند. توجه به ساختار جامعه و نهادهای مختلف آن و تأکید بر عمل‌کرد این نهادها در به‌کارگیری خشونت در جامعه و خانواده در این دیدگاه مهم است، زیرا خشونت بازتاب و نگاه‌دارنده قدرت مردان بر زنان در جامعه است که در روابط میان افراد نیز دیده می‌شود.

۲) دیدگاه نظری فمینیستی در باب خشونت

قبلاً اشاره شد که یکی از شاخه‌های جنبش زنان متوجه از میان بردن خشونت علیه زنان در خانواده بود که هنوز نیز از فعالان این حوزه است. فمینیست‌ها در وارد کردن این پدیده در افکار عمومی تلاش فراوان کرده و در از میان بردن احکام و «اسطوره‌هایی که در قلمرو خشونت وجود داشت تلاش فراوان کردند؛ اسطوره‌هایی که در افکار عمومی وجود داشت و خشونت را به برخی از ویژگی‌های افراد یا شرایط اجتماعی مانند بی‌کاری و فقر مربوط می‌دانست.

مرتوس در کتاب آموزش حقوق انسانی زنان و دختران (۱۳۸۲) نمونه‌هایی از این قبیل احکام و اسطوره‌ها را پیش می‌کشد. برخی از اسطوره‌هایی که مطرح می‌شوند و هنوز در افکار عمومی حضور دارد (هرچند که نتیجه بررسی‌ها عکس آن را ثابت کرده‌اند) به این

شرح هستند: «خشونت خاص افراد فقیر است»؛ «خشونت پدیده‌ای تازه و ناشی از وجود مشکلات و فشارهای اجتماعی است»؛ و حتی گاهی عکس نکته اخیر «در گذشته خشونت بیش‌تر بوده و امروزه کم‌تر است»؛ «زنان مردان را وادار به رفتار خشن می‌کنند»؛ «زنان از کتک خوردن نوعی لذت آزارطلبانه می‌برند» و ... (مرتوس، ۱۳۸۲: ۲۲۷-۲۳۰).

در اثر فعالیت این گروه‌ها مشخص شد که اولاً خشونت علیه زنان در خانواده، پدیده نادری نبوده و تنها در شرایط استثنایی زندگی خانوادگی ظهور نمی‌کند، و حتی در میان خانواده‌های با ظاهر مطلوب نیز مشاهده می‌شود؛ از طرف دیگر راه مقابله با آن آسان نیست و زنان قادر نیستند که با تغییر در رفتار خود و یا انجام رفتار موافق میل همسر از شدت آن بکاهند، بلکه برعکس حتی در صورت انجام چنین رفتاری بر شدت خشونت افزوده خواهد شد (Godenzi, 1994:94).

هرچند که فعالیت فمینیست‌ها در این حوزه بسیار فراوان بوده اما از آن جا که تنها یک نظریه فمینیستی وجود ندارد، نمی‌توان تنها به یک دیدگاه مشترک اشاره کرد. آن چه مهم است و همه بر آن اتفاق نظر دارند این است که خشونت علیه زنان بازتابی از یک جامعه مردسالار است که در آن روابط نابرابر قدرت در جامعه وجود داشته و خشونت در حفظ و بقای این روابط نابرابر قدرت عمل می‌کند. به عبارت دیگر خشونت علیه زنان بازتاب و ضامن قدرت مردان بر زنان در جامعه به صورت کلی است؛ و یا این که بدین سبب در روابط خصوصی میان زنان و مردان وجود دارد. در این دیدگاه از واژه مردسالاری برای مفهوم‌سازی چگونگی سلطه بر زنان استفاده می‌شود.

۳) مردسالاری و مباحث مربوط به آن

یکی از مسائل فمینیست‌ها توجه به موقعیت نابرابر زنان و مردان در جامعه است که به برقراری روابط سلطه می‌انجامد. دیدگاه‌های گوناگونی سعی در مشخص کردن علت و

چگونگی سلطه مردان بر زنان کردند. در دیدگاه‌های فمینیسم مارکسیستی و سوسیالیسم، مردسالاری در بافتی ماتریالیستی بررسی می‌شود. با وجود تفاوت در تبیین علت سلطه، هر دو دیدگاه بر تغییرات ساختاری جامعه به عنوان عامل سلطه تاکید دارند و جهان‌شمول بودن مردسالاری آن را رد می‌کنند. مالکیت خصوصی در شکل‌گیری ازدواج، تک‌همسر است و مطرح می‌کند که تا قبل از ازدواج تک‌همسر، فعالیت زنان دارای جنبه اجتماعی بوده و بدین علت زنان و مردان دارای موقعیتی برابر با یکدیگر در جامعه بودند. در اثر افزایش مالکیت خصوصی و ایجاد مازاد تولید، مردان به ارث دادن مایملک خود به فرزندان تمایل پیدا کردند و در نتیجه برای تعیین پدر، ازدواج یارگیر می‌بایست به ازدواج تک‌همسر تغییر شکل می‌یافت. موقعیت زنان در ازدواج تک‌همسر نیز دگرگون شد. زنان از فعالیت اجتماعی به دور مانده و تبدیل به خدمتکار خانگی مردان شدند و خدمات خود را تنها به یک مرد ارائه دادند. در اثر این دگرگونی و خروج از فعالیت‌های اجتماعی آنان دارای موقعیتی پایین‌تر از مردان در جامعه شدند.

با توجه به دیدگاه انگلس، رهایی زنان و نابرابری موجود در جامعه را باید در ساختار جامعه سرمایه‌داری جست‌وجو کرد و تنها راه رهایی زنان از ستم، ورود به عرصه تولید است. برای انطباق این نظریه با شرایط معاصر، الی زارتسکی بر روی تفاوت‌گذاری میان مفاهیم کار - خانواده و عرصه عمومی - و عرصه خصوصی بحث می‌کند. از دید او در اثر گذار به جامعه سرمایه‌داری مردان وارد عرصه عمومی شدند که در آن تولید کالا برای فروش در بازار صورت می‌گیرد و کار همراه با دست‌مزد و اعتبار است. آن‌ها فعالیت‌های تولیدی را انجام دادند. زنان مانند قبل هم‌چنان در عرصه خصوصی خانواده سرگرم فعالیت‌های بازتولیدی بدون دست‌مزد و اعتبار اجتماعی بودند. در جامعه سرمایه‌داری کار تولیدی ارزش‌مند و کار بازتولیدی بی‌ارزش تلقی می‌شد. وجود حوزه خصوصی زنان را از ورود به عرصه عمومی دور نگاه داشت و آنان را به شهروندان درجه دوم تبدیل کرد. برای

رسیدن به برابری زنان نیز باید وارد حوزه عمومی - تولید - شوند.

فمینیست سوسیالیست‌ها نیز هرچند از تفکر مارکسیستی متأثر هستند، اما نه تنها برخلاف فمینیست مارکسیست‌ها تنها بر سرمایه‌داری به عنوان عامل ستم بر زنان تأکید ندارند. بلکه از وجود دو نظام مردسالاری و سرمایه‌داری در جامعه نام می‌برند. این دو نظام دارای اشکال متفاوت روابط اجتماعی و هم‌چنین علایق متفاوت با یکدیگر هستند. در شرایط سرمایه‌داری سازش و توافقی میان این دو نظام به وجود آمده است و در اثر این سازش، هر دو نظام در جهت سلطه بر زنان قدم برمی‌دارند. این دیدگاه که به نام نظام دوگانه، معروف است، از طرف نظریه‌پردازان مشهوری مانند کریستین دلفی، سیلویا والبی و هایدی هارتمن مطرح شد.

هارتمن در ۱۹۷۷ با استناد به مباحث تاریخی در مقاله مشهور خود ازدواج نامبارک مارکسیسم و فمینیسم چگونگی سازش را به خوبی شرح می‌دهد. در اوایل سرمایه‌داری تعارضی میان علایق این دو نظام به وجود آمد. درصدی از مردان جامعه (سرمایه‌داران) تمایل به استفاده از نیروی کار ارزان قیمت زنان در صنایع داشتند. اما اکثریت مردان به استفاده از نیروی کار و خدمات خانگی زنان برای آسایش خود در خانه متمایل بودند. این تعارض علایق از طریق درخواست‌های کارگران برای بیرون راندن زنان از محیط کار همراه بود. کارگران مرد، زنان را که حاضر به فروش نیروی کار خود با قیمتی پایین‌تر بودند به عنوان رقیب کاری در نظر می‌گرفتند و به جای آن که درخواست‌های خود را متمرکز به کسب دست‌مزد برابر برای زنان و مردان کرده و بدین طریق از رقابت میان کارگران بکاهند، خروج زنان از محیط کار را درخواست کرده و حتی استدلال کردند که در صورت وجود زنان خانه‌دار، مردان کارگر و فرزندان آنان به علت رسیدگی‌های خانگی، بهتر قادر به کار خواهند شد. در نتیجه «ایدئولوژی خانگی» یعنی مرد نان‌آور و زن خانه‌دار مطرح شد و به جای درخواست دست‌مزد برابر برای زنان و مردان، دست‌مزد خانواده برای

مردان نان‌آور که دارای زنان و فرزندان وابسته به خود بودند درخواست کردند. برای رسیدن به این توافق زنان با توسل به تاکتیک‌هایی مانند طرد از محیط کار و ممنوعیت برای انجام مشاغل خاص، به محیط خانه رانده شدند، از لحاظ اقتصادی به همسران خود وابسته شدند. بدین طریق مردان در مشاغل باقی ماندند و دست‌مزد خانواده را کسب کردند.

هایدی هارتمن در نظریه نظام‌های دوگانه خود رابطه میان عرصه عمومی و خصوصی و وابستگی زنان به مردان را به خوبی نشان می‌دهد. هرچند که از دید او این وابستگی دارای پایه مادی نظارت بر نیروی کار زنان در هر دو عرصه است. از دید او مردسالاری مجموعه‌ای از روابط اجتماعی میان مردان و براساس پایه‌ای مادی است. هرچند در این روابط، سلسله مراتب، میان مردان مشاهده می‌شود، اما با وجود آن مردان برای سلطه بر زنان با یکدیگر دارای احساس وابستگی و همبستگی هستند. بدین ترتیب از طرفی زنان از حوزه عمومی بازار کار اقتصاد بیرون رانده می‌شوند و یا درآمدهای ناچیز به آنان تعلق می‌گیرد (که این پدیده به نفع سرمایه‌داری و مردان است)؛ از طرف دیگر برای بقای خود به ارائه نیروی کار خود به مثابه کار خانگی بدون دست‌مزد وابسته می‌شوند که بار دیگر به نفع همه مردان و در واقعی به نفع کارگران هم است. بنابراین نظارت بر نیروی کاری زنان هم مانعی برای دستیابی به منابع مهم اقتصادی شده و هم باعث نظارت بر روابط جنسی و قابلیت بازتولیدی زنان می‌شود (Tong, 1997:179-181).

از دید سیلویا والبی جامعه‌شناس فمینیست، مردسالاری نظامی از ساختارها و عمل اجتماعی است که در آن مردان بر زنان حاکمیت و سلطه دارند و آنان را استثمار می‌کنند (Walby, 1990:214). والبی مردسالاری را متشکل از شش ساختار نسبتاً خودمختار در نظر می‌گیرد و معتقد است که چگونگی ترکیب متغیرهای این ساختار در جوامع مختلف انعطاف لازم را به نظام مردسالاری می‌دهد. ساختارهای شش‌گانه مدنظر والبی عبارت‌اند از: استثمار

زنان و کار خانگی بدون دست‌مزد، روابط موجود در بازار کار، دولت، خشونت مردان علیه زنان، روابط جنسی و فرهنگ جامعه (Andermahr, 2000:194).

برخلاف دو دیدگاه مذکور که ساختار اجتماعی و دگرگونی‌های آن را در ایجاد سلطه بر زنان دخیل می‌داند (که در نتیجه تغییر در ساختار جامعه، امکان تغییر در سلطه نیز به وجود می‌آید)، رادیکال فمینیسم بر تفاوت‌های ذاتی میان مردان و زنان تأکید دارد و با طرح ذات‌گرایی، بر جهان‌شمولی مردسالاری تأکید می‌کند. در این دیدگاه ستم بر زنان اساسی‌ترین و عمیق‌ترین شکل ستم است که در اثر تغییرات اجتماعی در حوزه تولید نیز از بین نخواهد رفت. این دیدگاه بیش‌تر از سایرین بر روی چگونگی نظارت مردان بر زنان و هم‌چنین به کارگیری خشونت علیه آنان تأکید می‌ورزد. شولامیت فیراستون در کتاب مشهور خود *دیالکتیک جنسی* (۱۹۷۰) از مردسالاری به عنوان نظام سازمان یافته فرودستی زنان نام می‌برد و ریشه‌های آن را در نابرابری زیستی میان دو جنس می‌داند.

فیراستون با تجدید نظر در افکار مارکس، اولین تقسیم طبقاتی جامعه را نه براساس روابط تولیدی بلکه براساس نقش زنان و مردان در روابط بازتولیدی بنا می‌نهد. اولین تقسیم طبقاتی، میان دو طبقه زنان و مردان و براساس نقش متفاوت آنان در روابط بازتولیدی، به وجود آمده است. بنابراین درک فرودستی زنان در جامعه از طریق تبیین‌های زیستی، نه تبیین‌های اقتصادی، ممکن است. از آن‌جا که اساس فرودستی زنان در نقش زیستی آنان در روابط بازتولیدی نهفته است، بنابراین تنها در اثر یک انقلاب در حوزه تکنولوژی باروری امکان از میان بردن تفاوت در زنان و مردان به وجود می‌آید. باید توجه داشت که برخی از رادیکال‌های دیگر مانند آدریان ریچ دقیقاً برعکس فیراستون استدلال می‌کنند. اگر از دید فیراستون قابلیت باروری زنان باعث فرودستی آنان در جامعه شده، ریچ معتقد است که قابلیت باروری، کانون قدرت زنان را می‌سازد و خود راه‌هایی و از بین بردن نظارت مردان بر باروری است. اما این امر از طریق پیشرفت در تکنولوژی

باروری نه فقط به وجود نخواهد آمد بلکه برعکس امکان نظارت بیشتر مردان را بر باروری زنان میسازد. زیرا با توجه به این امر که تکنولوژی در دست مردان متمرکز است، در اثر پیشرفت‌های تکنولوژی باروری قابلیت نظارت مردان بر زنان در این حوزه بیشتر خواهد شد.

در نگاهی کوتاه به تعریف مردسالاری در نظریه‌های فمینیستی، مشخص می‌شود که درباره علت آن توافقی وجود ندارد. برخی آن را پدیده‌ای جهان شمول در نظر می‌گیرند و دیگرانی هم آن را با ساختار اجتماعی مرتبط می‌دانند. در دیدگاهی، مردسالاری دربرگیرنده نظارت بر نیروی کار، و در دیدگاهی دیگر دربرگیرنده نظارت بر کار خانگی بدون دست‌مزد زنان، هم‌چنین تمایلات جنسی و بازتولید است. با وجود این می‌توان در تعریفی گسترده، مردسالاری را به عنوان سازمانی نظام یافته از فرادستی مردان و فرودستی زنان برشمرد (Stacey, 1993:53).

تعریف ادريان ریچ نیز که مردسالاری را تنها به عوامل اقتصادی محدود نکرده است، تعریفی عمومی از مردسالاری است. از دید او مردسالاری فقط در محدوده خصوصی خانواده باقی نمی‌ماند، بلکه تعریفی که از آن ارائه می‌شود آن را به عنوان نظامی خانوادگی - اجتماعی، ایدئولوژیکی و سیاسی معرفی می‌کند که در آن مردان از طریق به کارگیری زور و فشار مستقیم یا از طریق سنت‌ها، قانون و زبان، آداب و رسوم، آداب معاشرت، آموزش و تقسیم کار مشخص می‌کنند که سهم زنان در جامعه چیست و مجاز به انجام چه فعالیت‌هایی هستند و از چه فعالیت‌هایی باید دوری کنند (Rich, 1977).

با توجه به نکات اصلی نظریه‌های فمینیستی که بر توضیح و تبیین علل نابرابری زنان و مردان در جامعه تأکید دارند و با توجه به تعاریف آنان از مردسالاری، باید توجه داشت که در این دیدگاه خشونت مردان به عنوان مکانیسمی در نظر گرفته می‌شود که در آن مردان چه به عنوان یک گروه و چه به عنوان مردان منفرد، در ساختار جامعه و خانواده قادر به

اعمال نظارت بر زنان هستند و بدین طریق فرادستی خود بر زنان را حفظ می‌کنند. در نتیجه خشونت در خانواده را نباید تنها به عنوان علت و نتیجه فرودستی زنان در جامعه در نظر گرفت، بلکه باید به سهم اعمال خشونت در حفظ و بقای ساختاری که فرودستی را به وجود آورده نیز توجه داشت.

خشونت خانگی، تجاوز، آزار جنسی کودکان، آزار جنسی در جامعه، هرزه‌نگاری، فحشا، قاچاق، خرید و فروش زنان و سایر راه‌هایی که امکان آزار زنان و کودکان از طریق آنان وجود دارد، همه با یکدیگر طیفی از خشونت مردان علیه زنان و کودکان را در جامعه تشکیل می‌دهد.

بدین ترتیب وجود خشونت در جامعه باعث می‌شود که فرادستی مردان در جامعه حفظ شود و حتی مردانی که خشن نیستند نیز از این موقعیت خشن نفع می‌برند؛ زیرا در صورت موجود بودن شرایط خشونت در جامعه، حتی زنانی که تحت خشونت قرار ندارند در یک حالت ترس و دلهره دائمی قرار خواهند گرفت. ترس و دلهره می‌تواند ناشی از رفتار احتمالی خشن مردان در خانواده و یا حتی از نداشتن امنیت و آزادی در محدوده عمومی جامعه ناشی شود؛ مانند آزارهای جنسی در خیابان و یا در محیط کار.

در نتیجه به علت وجود شرایط خشن در جامعه و خانواده، در بسیاری از موارد زنان مجبور می‌شوند که رفتار خود را با آنچه نظم و قواعد جامعه از آنان درخواست می‌کند هماهنگ سازند تا از خطرات درگیری و آزارهای اجتماعی در امان باشند. مثلاً می‌توان به ناامنی موجود در محیط کار که زنان را از اشتغال بازمی‌دارد و یا از ناامنی موجود در خیابان که از تحرک زنان و دختران جلوگیری می‌کند، یاد کرد؛ و یا حتی می‌توان به مشکلاتی که برای زنی که از شوهر خود جدا شده است و نبود امکانات اقتصادی و درخواست‌های جنسی مردان دیگر از او اشاره کرد. به علت مشکلات اجتماعی‌ای که زنان را در موقعیت نابرابر با مردان قرار می‌دهد، وابستگی زنان به مردان در خانواده افزایش می‌یابد و بار دیگر

برای آن که تحت خشونت قرار نگیرند مجبورند رفتارهای خود را با درخواست‌های شوهر هماهنگ کنند. ساختار مردسالارانه جامعه زنان را در موقعیت نابرابر قرار می‌دهد و هر یک از آنان را به وابستگی به یک مرد وادار می‌کند. از طرف دیگر در این وابستگی تحمل رفتارهای خشن مردانه نیز وجود دارد، زیرا در درون جامعه راهی برای رهایی وجود ندارد. در نتیجه نه فقط شرایط خشونت خانوادگی پابرجا می‌ماند، بلکه نابرابری موجود نیز ادامه می‌یابد.

نکته‌ای که باید بر آن تأکید داشت این است که در این دیدگاه واضح و آشکار است که نه فقط همه مردان خشن نیستند بلکه بسیاری از آنان نیز مخالف خشونت در انواع خود هستند. اما با توجه به این امر که هر مرد معمولی در جامعه و خانواده امکان اعمال خشونت بر زنان را دارد و مجازات‌های مربوط به آن در حد ناچیزی است، در نتیجه برای زنان غیرممکن است که در جامعه، مردان مهاجم را از دیگران تشخیص دهند و لذا هراس بر زندگی آنان سایه می‌افکند.

با وجود تفاوت در دیدگاه‌های نظری، مانند ذات‌گرایی و یا وابستگی آن به شرایط اجتماعی، در خصوص اهمیت خشونت در حفظ ساختار مردسالارانه اتفاق نظر وجود دارد؛ و تفاوت تنها در میزان اهمیت خشونت در حفظ این ساختار مردسالارانه است. از دید رادیکال فمینیسم، خشونت پایه و اساس ساختار فرودستی زنان در جامعه است و پدیده خشونت و تهاجم در مردان یک ویژگی مردانه شمرده می‌شود و بالطبع مردان به صورت بالقوه خشن و مهاجم در نظر گرفته می‌شوند که بر ابعاد مختلف زندگی زنان نظارت دارند. در صورتی که از دید گروهی دیگر مانند والبی، خشونت یکی از سطوح سرکوب زنان به دست مردان است و نمی‌توان آن را جدا از سایر وسایل نظارت بر زنان - مانند وجود موقعیت‌های نابرابر در محیط کار، نقش زنان در ارائه خدمات بدون دست‌مزد خانگی و همچنین نقش مؤثر رسانه‌ها در ایجاد تصویری شئی شده از زنان - در نظر

گرفت. از طرف دیگر خشونت علیه زنان مفهومی ثابت ندارد، که هرچند در درازنای تاریخ همیشه وجود داشته اما حتی در جوامع کنونی نیز معنا و اهمیتی متفاوت در جوامع مختلف و در زمان‌های مختلف داشته است. در نتیجه به نظر می‌رسد که خشونت را نمی‌توان تنها عامل مردسالاری در نظر گرفت، بلکه باید به این پدیده بیش‌تر به مثابه کمک‌کننده‌ای برای حفظ مردسالاری نگاه کرد.

۴) نظریه‌های فمینیستی در خصوص خشونت

در حال حاضر اقسام خشونت‌ها را پدیده‌ای واحد در نظر می‌گیرند و به جای طبقه‌بندی آن بر اساس انواع، در طبقه‌بندی آن براساس میزان و درجه‌ای که رفتار خشن به بقای سیستم همه‌گیر نظارتی مردان کمک می‌کند کوشش می‌شود. طیفی از خشونت‌ها در نهادهای مختلف جامعه مطرح شده و مدنظر است و بر روی تأثیر متقابل آنان بر یکدیگر تأکید می‌شود و در عین حال سهم خشونت و درجات مختلف آن بر حفظ بقای روابط نابرابر قدرت مدنظر قرار می‌گیرد. استدلال اساسی در این دیدگاه را می‌توان از دید مارتین که سال‌ها در حوزه خشونت فعالیت کرده است چنین بیان کرد. مارتین معتقد است که ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع امروزی براساس بی‌ارزش شمردن، فرودستی و استثمار زنان شکل گرفته است. مفاهیمی مانند زنان کتک خورده و یا همسرآزاری را نباید فقط در سطح فرد یا در روابط میان افراد در نظر گرفت، بلکه باید متغیرهایی را فراتر از ویژگی افراد، مانند اقتصاد، قانون‌گذاری، نهادهای نظارتی و چگونگی ارائه خدمات اجتماعی در نظر گرفت (Martin, 1985:8).

آرای داباش و آر.دی داباش (۱۹۷۹) نیز معتقد هستند که در نظام مردسالاری زنان به صورت نظام یافته و از طریق به کارگیری خشونت‌های بدنی در موقعیت فرودستی نگاه داشته شده و می‌شوند. از دید آنان علت بی‌قدرتی نسبی زنان در روابط خانوادگی،

بی‌ارزش شمردن فعالیت‌های تولیدی و بازتولیدی زنان در جامعه و خانواده، هم‌چنین تأیید و مقدس دانستن اقتدار مردان در روابط بین زن و شوهر است. این دو عامل سبب می‌شود که زنان در خانواده نسبت به مردان از قدرت کم‌تری برخوردار باشند؛ چنان‌که پس از ازدواج نظارت مردان بر محدوده تحرک زنان آغاز می‌شود و برای این امر از خشونت جسمانی و انواع دیگر کمک گرفته می‌شود (Godenzi, 1994:125).

مردان در جامعه دارای قدرت و اقتدار بیش‌تری از زنان هستند و از طریق در دست داشتن اهرم‌های قدرت نه فقط زنان را از موقعیت‌های مقتدرانه به دور نگاه می‌دارند، بلکه قادرند که بر اندام و رفتار زنان در عرصه‌های عمومی و خصوصی نیز نظارت کنند. در صورتی که زنان دست به رفتار غیرمجاز زنند مجازات خواهند شد.

هرچند در جوامع مختلف در باب خشونت تحقیق شده، که باید سهم فمینیست‌ها را در مطرح کردن آن در نظر گرفت، اما به نظر می‌رسد که به مرور زمان با ترفندها و شیوه‌هایی مختلف، ولی مشابه هم، سعی می‌شود اقداماتی به منظور از میان بردن واقعیات صورت بگیرد. در ابتدا که بحث خشونت مطرح شد و جنبش‌های زنان مطرح کردند که اطلاعات موجود درباره خشونت تنها نمایش‌گر نوک کوه یخ است و قسمت اعظم این پدیده به علل مختلف هنوز آشکار نشده و زیر آب است، افراد مختلف به مخالفت با این ادعا پرداختند و خشونت خانوادگی را محدود به خانواده‌های مشکل‌دار کرده و گفتار آنان را به عنوان گزافه‌گویی و اغراق رد کردند. تنها پس از گذشت زمان و افزایش حیرت‌انگیز خشونت‌ها در محدوده خانواده، اجبار قبول این شیوه نظارتی مردان بر زنان در خانواده‌ها پذیرفته شد. همین امر در خصوص آزارهای جنسی کودکان در خانواده‌ها نیز وجود داشت: آزار کودکان و تجاوز جنسی به آن‌ها در خانواده مدنظر نبود و وجود چنین رفتاری در محدوده صمیمی خانواده پذیرفته نمی‌شد. فعالیت‌های مختلف در باب آزار جنسی کودکان، مشخص کرد که تا چه اندازه بی‌توجهی به مسائل نابهنجار خانواده باعث زجر و

عذاب کودکان شده است.

اما حتی امروزه که بسیاری از ابهامات موجود روشن شده است اقدامات خدمات‌رسانی شکل حمایت‌کنندگی از زنان را به خود نگرفته است. نیروی پلیس به سختی به دخالت در خشونت‌های خانوادگی حاضر می‌شود. هنوز زنان کتک خورده از جانب سازمان‌های حمایتی چندان تحت حمایت قرار نمی‌گیرند. این سازمان‌ها در بسیاری از موارد به جای بررسی شرایط خشن زندگی زنان به اقتناع و راضی کردن آنان در برگشت مجدد به زندگی - به سبب وجود فرزندان متوسل - می‌شوند. طبیعتاً عدم حمایت به همراه عدم امکانات اجتماعی موجود و نداشتن حمایت‌های مالی، زنان را وادار به تحمل شرایط می‌کند. حتی امروز نیز در خصوص ایجاد امکاناتی برای زنان، برای خارج شدن از خانه، به دیده تردید نگاه کرده می‌شود. زندگی در خانه‌های امن با وجود تمام امتیازاتی که می‌تواند داشته باشد بدین معناست که فرد قربانی هرچند از صدمات خشونت‌ناهی نجات داده می‌شود اما اجباراً باید محیط زندگی خود را که با آن انس داشته رها کند و در شرایطی ناآشنا زندگی کند، زیرا فرد مهاجم در حق او خشونت روا می‌دارد. به عبارت دیگر قربانی اجباراً به نوعی تنبیه می‌شود درخواست‌های جدید که در برخی از کشورها در حال اجرا است، خارج کردن فرد خشن از خانواده و محدود کردن او از محیط زندگی است، نه خارج کردن قربانی.

پژوهش‌های اجتماعی نیز که باید در راه حل مسائل و مشکلات اقدام کنند، می‌توانند مسائل اجتماعی را از دیدگاه‌های مختلف تحت بررسی قرار دهند. یکی از انتقادات اساسی فمینیست‌ها به علوم متداول، بی‌توجهی به مسائل، تجارب و احساسات زنان در ساخت نظریه‌های اجتماعی است. از دید آنان یکی از معضلات عمده‌ای که وجود دارد تفسیر جهان از دیدی مردانه است که در آن به تجارب و احساسات زنان توجهی نشده است. این تفسیر مردانه در علوم مختلف نیز طرف انتقاد قرار گرفته است و یکی از پایه‌های نظری فمینیست‌ها را در خصوص علوم تشکیل می‌دهد. در علوم (جامعه‌شناسی) نه فقط زنان

نامرئی شده و در حاشیه نگاه داشته شده‌اند، بلکه در بسیاری از موارد مسائل و مشکلات آنان نیز نفی شده است و در بررسی‌ها توجهی به مفاهیمی که از دید آنان بسیار مهم است نشده است.

مثال مشخص بررسی پدیده خشونت است که نه فقط برای زمانی طولانی درباره آن هیچ بحثی نمی‌شد و در کلیه دیدگاه‌های جامعه‌شناسی، چه دیدگاه‌های محافظه‌کار و چه انتقادی، از آن به عنوان پدیده‌ای استثنا نام می‌بردند، بلکه اکنون نیز که این پدیده وارد بررسی‌های جامعه‌شناسی شده است از به‌کارگیری برخی از مفاهیم که به اصطلاح در حوزه عمومی، معنا و مفهوم دارند و گمان بر این است که در حوزه خصوصی مطرح نیستند، برای تحلیل استفاده نمی‌شود. در نتیجه مفاهیم سلطه و اقتدار در بررسی‌ها مدنظر قرار نمی‌گیرد و یا به صورت حاشیه‌ای و بدون مرتبط کردن آن با ساختار سلطه و اقتدار جامعه در نظر گرفته می‌شود. نتیجه این قبیل بررسی‌ها به صورت مرتبط کردن صرف پدیده‌ای به ویژگی‌های فردی افراد است که در تمام کشورها و دوران‌ها وجود داشته است، ضمن آن‌که با استفاده از آزمون‌های آماری رابطه معناداری میان برخی از ویژگی‌های فردی مانند اعتیاد، فقر و یا تجارب قبلی با خشونت مطرح می‌شود. اما در اثر استفاده از نظریه‌هایی که در کل روابط را در نظر نمی‌گیرند و نگاه، فقط به روابط درون خانواده محدود می‌شود، در مواردی مردان و در مواردی زنان، و همچنین شرایط فقر و بی‌کاری در ایجاد خشونت دخیل در نظر گرفته می‌شوند. راه‌حل‌ها نیز با توجه به داده‌های کسب شده، در مواردی اجراپذیر و یا در درازمدت اجراپذیر هستند؛ و هرچند که امکان دارد در درازمدت به تغییری در هنجارهای زناشویی و همسرگزینی بینجامد، اما تغییری در ساختار مردسالار جامعه ایجاد نخواهد داد. مثلاً تغییر در نگرش‌های همسرگزینی و یا ایجاد خانه‌های امن که تاکنون در ایران با آن مخالفت شده است.

نکته دیگری که در میان فمینیست‌ها با دیگران تفاوت به وجود می‌آورد دید آنان نسبت به

بررسی‌های اجتماعی است. داباش‌ها، زن و شوهری که سال‌ها در حوزه خشونت خانوادگی تحقیق کرده‌اند، مطرح می‌کنند که هر نوع پژوهش اجتماعی دارای ویژگی سیاسی است و در هر کار پژوهشی قابلیت تغییر و دگرگونی وجود دارد. (Dobash, R.E. & Dobash, R.D., 1988).

۴-۱) اقسام پژوهش

۴-۱-۱) روش اول

یک نوع تحقیق می‌تواند به یک سری از داده‌ها دست یابد، روابط میان متغیرها را مشخص کند و سپس تنها به نمایش نتایج اکتفا کند (نتایجی که نظم اجتماعی موجود را زیر سوال نمی‌برند). در واقع این نوع بررسی‌ها هرچند که از روش‌های مختلف علمی بهره می‌گیرند، اما در پایان بررسی بدون انجام تحلیل‌های مشخص به نمایش نتیجه کسب شده از بررسی خود دست می‌زنند.

۴-۱-۲) روش دوم

نوع دوم پژوهش‌هایی هستند که هرچند تضادهای موجود در جامعه را به عنوان موضوع تحقیق در نظر می‌گیرند و در بررسی خود این تضادها را ارائه می‌دهند، اما برای حل آن، راه‌حل‌های بی‌اثر و یا رفرمیستی ارائه می‌دهند. این راه‌حل‌ها در صورت قبول و انجام گرفتن، در بهترین حالت مشکل را به صورت مقطعی و برای دوره‌ای محدود کاهش می‌دهد، بدون آن که تغییری اساسی در علل مولد خشونت به وجود آورد.

۴-۱-۳) روش سوم

پژوهش از نوع سوم بی‌محابا مشکلات موجود در یک نظام اجتماعی را آشکار می‌سازد و به علل به وجودآورنده مشکل می‌پردازد و به جای ارائه راه‌حل‌های رفرمیستی و بی‌اثر سعی در از میان بردن علل اصلی مولد مشکلات می‌کند. اما از آن جا که این افراد معمولاً

دارای قدرت سیاسی و اجرایی نیستند به نتایج ارائه شده از جانب آنان توجهی نمی‌شود و پیشنهادات آنان کم‌تر مدنظر قرار می‌گیرد.

۴-۱-۴) روش چهارم

نوع چهارم پژوهشی است که مشکلات جامعه را نه فقط در سطح روابط فردی بلکه با توجه به ساختار جامعه تحلیل می‌کند. در بسیاری از موارد راه‌حل‌های مطرح شده و پیشنهادات حاصل از این دسته از بررسی‌ها، دربرگیرنده تغییرات اساسی در شرایط اجتماعی است. اما با توجه به ساختار محافظه‌کارانه و مردسالارانه علوم تاکنون به این نوع پیشنهادات ترتیب اثر داده نشده است.

تاکنون فمینیست‌ها عموماً از تحقیق نوع سوم استفاده کرده‌اند و تمایل دارند که پدیده‌ها در سطوح مختلف (اتنولوژیکی، میکروسیتی، اکوسیستمی و ماکروسیستمی) بحث و بررسی شود. پیشنهادات آنان منحصر به متغیرهای فردی نبوده بلکه ساختار جامعه را نیز مدنظر قرار می‌دهند. این دیدگاه نه فقط در انجام پژوهش‌هایی که انجام می‌گیرد بلکه در روش‌های پژوهشی نیز با دیگران تفاوت دارد. در این حالت آنان بیش‌تر از هر دیدگاه دیگری بر روی تحقیقات کیفی تأکید دارند. این امر نه فقط به علت مشکلات همراه با روش‌های پیمایشی است، بلکه از دیدگاه شناختی نیز در این میان تفاوتی اساسی با دیگر پژوهش‌ها وجود دارد. استفاده از نظریه‌های «مرد - مدار» یا «مرد - ساخته» اولین نکته‌ای است که طرف انتقاد قرار می‌گیرد. در دیدگاه‌های نظری جامعه‌شناسی، مسائل مربوط به حوزه خصوصی، به صورت طبیعی در نظر گرفته می‌شود و به علت طبیعی بودن، ارزشی برای بررسی‌های اجتماعی آن در نظر گرفته نمی‌شود.

این نکته زمانی مشخص‌تر می‌شود که در نظر گیریم تا زمانی که فمینیست‌ها بر حوزه خصوصی متمرکز نشده بودند هیچ یک از پدیده‌هایی که در این حوزه می‌گنجد - مانند کار خانگی، مادری و همسری - طرف توجه علوم اجتماعی قرار نگرفته بود و با این اصطلاح

که «پدیده طبیعی ارزش بررسی ندارد»، از حوزه بررسی‌ها به دور مانده بود. حال با توجه به این که نظریه‌ها بدون توجه به مشکلات و تجارب زنانی که در معرض خشونت خانوادگی قرار دارند شکل می‌گیرد، پاسخ‌های به دست آمده نیز نتیجتاً نشانگر رابطه میان متغیرهایی است که عوامل مستتر در آن تحت تأثیر تفکر مردانه شکل گرفته‌اند. آنان نه فقط به نظریه‌های متداول در علوم اجتماعی انتقاد دارند، بلکه چگونگی تحقیق و رابطه‌ای را که در اکثر بررسی‌ها وجود دارد - مانند فاصله و اقتدار پژوهش‌گر با موضوع پژوهش - نفی می‌کنند. این چنین تحقیقی در بهترین حالت نمایش‌گر بخشی از واقعیت موجود از طریق آزمون‌های آماری است. از دید آنان در بررسی‌ها رابطه سوژه و ابژه باید مدنظر قرار گیرد و از طریق انجام مصاحبه‌های عمقی متغیرهای مربوط به تجارب مشترک زنان در حوزه خشونت مشخص شود.

۵) تگاهی به وضعیت زنان در ایران

بررسی‌های حوزه زنان در ایران، در اکثر موارد بدون توجه به ساختار جامعه که موقعیت زنان را تعیین می‌کند صورت می‌گیرد. باید در نظر گرفت که در خصوص بررسی‌های خشونت نه فقط دیدگاه فمینیستی بر تأثیر ساختار جامعه در ظهور خشونت تأکید دارد، بلکه محققان دیگری نیز که سال‌ها در این حوزه کار کرده‌اند بر اهمیت ساختار اجتماعی تأکید دارند. موری اشتراوس که از اولین افرادی بود که در حوزه خشونت دست به تحقیق زد از متغیرهایی که در جوامع دارای تبعیض جنسی وجود دارد و به افزایش خشونت کمک می‌کند، یاد می‌کند. از دید او ۹ متغیر در جوامع دارای تبعیض جنسی وجود دارد که در بررسی‌های خشونت باید به آنان توجه داشت. اولین متغیر از دید او دفاع جامعه از اقتدار مردانه است. سپس اجبار اجتماعی برای مردان به منظور نمایش مردانگی، وجود فشارهای اقتصادی و تبعیض میان دو جنس، امکان زیر فشار قرار دادن زنان از طریق

کودکان، وجود پیش‌داوری درباره خانواده ناقص، حاکمیت نقش خانه‌داری زنان در جامعه، تصویر از خود منفی زنان، قرار گرفتن زنان و کودکان تحت مالکیت مردان و نظام مجازات «مرد محور»، که تنبیهات ناچیزی را برای مردان خشن در نظر می‌گیرد، باید تحت توجه و دقت قرار گیرد.

در صورتی که به بررسی پدیده خشونت خانوادگی در ایران تمایل داشته باشیم، نگاهی به ساختار جامعه و چگونگی روابط قدرت در آن نیز باید طرف توجه قرار گیرد. زیرا شواهد موجود نشان می‌دهد که زنان در خانواده‌ها، تحت انواع خشونت‌ها هستند ولی هیچ تلاش اجتماعی برای تغییر در این وضعیت صورت نمی‌گیرد. حتی راه‌حل‌های متداول به منظور کاهش خشونت نیز (مانند تقبیح خشونت از طریق رسانه‌های جمعی و یا دادن آگاهی به کودکان در مدارس و ایجاد امکاناتی برای محافظت از آنان که شاید از ساده‌ترین موارد پیش‌گیری از خشونت باشند) به صورت سازمان‌یافته و دولتی انجام نمی‌شود. زنان تحت خشونت در استفاده از راه‌حل‌های فردی برای مقابله و دفع این پدیده می‌کوشند. از انواع راه‌های مقابله با خشونت می‌توان از طلاق زنان، مراجعه به مراکز خانواده درمانی، اعتراض و یا راه‌کارهای دیگر نام برد. در این جا سعی می‌شود که به صورت مختصر برخی از عوامل دخیل در ایجاد خشونت و حفظ و تداوم آن را در ایران توضیح دهیم.

۵-۱) عوامل ساختاری ایجاد خشونت و حفظ آن در ایران

۵-۱-۱) قدرت مردان در قانون

در این باره فراوان بحث شده است و ذکر جزئیات ضرورت ندارد. زنان از لحاظ قانونی در شرایط نابرابر با مردان قرار دارند و بازتاب شرایط نابرابر در خانواده به صورت اجبار برای زندگی با مرد خشن تجلی می‌کند. از موارد خاص می‌توان به از دست دادن حق سرپرستی و حضانت بر فرزندان اشاره کرد و یا مراحل بسیار دشواری که یک زن از لحاظ قانونی

برای طلاق باید طی کند. هرچند اضافه کردن شروط ضمن عقد تا حدودی برخی حقوق را به زنان می‌دهد اما در هر صورت در زمانی که زن متقاضی طلاق است باید مورد عسر و حرج را ثابت کند. (عبادی، ۱۳۸۱: ۱۴۱). در خانواده که ریاست آن با مردان است، مجازاتی برای خشونت‌های خانوادگی (در حد قتل) در نظر گرفته نمی‌شود در خصوص مردانی که مجازات‌ها ملایم هستند و باعث ادامه بالاجبار زندگی زنان با مردانی می‌شود که همسران خود را کتک می‌زنند و یا آن که نمونه‌ای از این وقایع را می‌توان در روزنامه‌ها خواند اما باید به مواردی که هرگز افشا نمی‌شوند نیز توجه داشت. (عبادی، ۱۳۷۱: ۱۸۸-۱۹۱).

قوانین ایران نه فقط در حوزه خانواده بلکه در حوزه عمومی نیز بر اقتدار مردان و بی‌قدرتی زنان تأکید دارد. قوانین به شکلی تنظیم شده‌اند که هرچند در برخی از محدوده‌های عمومی امکان فعالیت و مشارکت زنان وجود دارد، اما این رفتارها منوط به اجازه شوهر است. اجازه پدر و شوهر بر تمام زندگی زنان سایه افکنده است و این امر حتی برای زنان و مردانی که معتقد به حق تصمیم‌گیری آزاد برای هرکس هستند، صدق می‌کند.

۲-۱-۵) قدرت مردان در بعد اقتصادی

هرچند که از لحاظ قانونی موارد منع زنان برای کار وجود ندارد اما در باب کار آنان در سطوح مختلف دو مسئله وجود دارد. اولین مورد درصد ناچیز زنان شاغل و درصد بسیار بالایی زنان در جست‌وجوی کار است که به معضلات کاری این جنس اشاره دارد. آمار مربوط به بی‌کاری زنان نشان می‌دهد که با افزایش سطح تحصیلات درصد بی‌کاری بیش‌تر می‌شود.

این امر نشان‌گر مقاومت جامعه در برابر استخدام زنان است و از طرف دیگر نشان‌گر این امر است که زنان در مشاغل سطح پایینی جامعه (حوزه ثانویه) با درآمدهای پایین و بدون تأمین شغلی، مشغول به کار هستند. سپس می‌توان از درآمد کم‌تر زنان در مقایسه با

مردان، تمرکز زنان در بخش‌های دولتی - که امکان کسب درآمد در آنان کم‌تر از بخش خصوصی است - و نبود امکانات به منظور ارتقا به موقعیت‌های تصمیم‌گیرنده که با درآمدهای بیش‌تر همراه است، اشاره کرد. نبود مشاغل میانی برای زنان، چه از لحاظ آموزش‌های ضروری برای احراز مشاغل در حد مهارت‌های شغلی و چه از لحاظ فرهنگ اجتماعی و چه از لحاظ دخالت نیروهای نظم‌دهنده به جامعه، معضل دیگری است که به دوری زنان از محیط کار می‌انجامد. دستیابی به مشاغلی که معمولاً زنان با سطح تحصیلات کم‌تر از دانشگاه به آن مشغول می‌شوند (مانند فروشنده‌گی و خدمات‌رسانی در رستوران‌ها و هتل‌ها) به علل متعدد مقدور نیست. در عین حال ناسالم بودن محیط کار در بسیاری از مشاغل بخش خصوصی و احتمال وجود آزارهای جنسی، زنان را در انتخاب مشاغل محدود می‌سازد.

در نتیجه بخش اقتصاد، از آن جا که به هر دلیل زنان را از خود بیرون رانده و یا حضور آنان را محدود کرده است، هم‌چنین با توجه به درآمدهای ناچیزی که آنان را وابسته به درآمدهای مردان می‌سازد، زنان را به ازدواج و وابستگی به یک مرد سوق می‌دهد. حتی زنان شاغل نیز امکان زندگی جدا از مردان را با درآمدهای خود ندارند؛ به خصوص اگر بر داشتن و سرپرستی فرزندان تأکید داشته باشند امکان ارائه زندگی در سطح زندگی خانوادگی را نخواهند داشت.

۳-۱-۵) قدرت مردان در سازمان‌های نظارتی

در ایران سازمان‌های نظارتی اعم از رسمی و غیررسمی، هم‌چنین سازمانی و فردی، جملگی در نظارت بر زنان با استفاده از اعمال قدرت و به کارگیری خشونت در سطوح مختلف، اهتمام می‌ورزند. این خشونت در سطوح نظارتی، بر چگونگی انتخابات فردی زنان و دختران تأثیر می‌گذارد و با هر نوع رفتاری که مخالف تفکر آنان باشد به سختی مقابله می‌کند. خشونت مردان را در ایران از یک طرف می‌توان به صورت سازمان‌یافته در

نهادهای نظارتی جامعه مشاهده کرد، و از طرف دیگر در سطح افرادی که شخصاً به پاک‌سازی جامعه از زنان دارای رفتار نامناسب اقدام می‌کنند.

از خشونت‌های سازمان‌یافته می‌توان به برخوردهای نامناسبی که با زنان به جرم بدحجابی و کم‌حجابی در خیابان و یا در محیط کاری می‌شود توجه داشت. هم‌چنین سخت‌گیری‌های بیش از حد مدیران مدارس درباره پوشش ظاهری دختران در مدارس و حتی نظارت بر فعالیت‌های خارج از مدرسه‌ای آنان، خشونت سازمان‌یافته‌ای است که امروزه نتایج نامطلوب خود را نشان داده است.

وجود نظارت همه‌جانبه بر زنان به صورت فردی نیز تجلی می‌یابد که به عنوان نمونه مشخص می‌توان از قتل‌های زنجیره‌ای به دست مردانی که خود را ملزم به حفظ نظم اجتماعی در جامعه دانسته و زنانی را که به گمان آنان به خودفروشی می‌پردازند به قتل رساندند یاد کرد. (صفحات حوادث روزنامه‌ها نشان‌گر قتل همسران، دختران و خواهرانی است که به گمان اشتباهی که در خصوص رفتار زنان وجود داشته بدون هیچ تأمل و تفکری کشته شده‌اند). اگر مردان در جامعه باید بر رفتار زنان دیگر نظارت داشته باشند، به قتل رساندن دختران، خواهران و همسران به تصور بدگمانی و سوءظن به آنان در خانواده، احتمال وقوع بیش‌تری می‌یابد. مجازات سبک چنین رفتارهایی مشوقی برای افزایش خشونت در جامعه و خانواده است.

۴-۱-۵) سازمان‌های حامی و پشتیبانی‌کننده

با وجود آن که تنها چند سال از مبحث خشونت خانوادگی در ایران می‌گذرد اما افکار عمومی و باورهای زنان تا حدود زیادی تغییر یافته و زنان بسیاری در برابر خشونت‌های خانوادگی دیگر حالت تسلیم و رضا را وا گذاشته و به انواع روش‌ها مقاومت می‌کنند. (می‌توان همسرکشی زنان را نوعی مقاومت مذبحانه در نظر گرفت، همان‌گونه که خودکشی و خودسوزی نیز نمایش‌گر مقاومتی است در زمانی که هیچ فرد و سازمانی از

زنان حمایت نمی‌کند). با وجود اهمیت خشونت هنوز هیچ سازمانی برای حمایت از قربانی به وجود نیامده است. احساس کمبود نیروی حامی، از خانواده شروع می‌شود. نه فقط زنان قربانی مجبور به تحمل خشونت هستند بلکه خانواده‌های آنان نیز در راه مقابله با خشونت کمکی به آنان ارائه نمی‌دهند؛ زیرا هنوز برای بسیاری از افراد، کتک خوردن در خانواده، روال معمولی زندگی و ناشی از رفتار اشتباه زنان است و راه‌حل تغییر رفتار زن و انجام رفتارهای مناسب با درخواست شوهر است.

نیروی انتظامی، دادگاه‌ها و احتمالاً پزشکی قانونی، با ساختار مردانه و سلسله مراتب اداری خود، که معمولاً زنان از آن به دور هستند، کمکی به آنان ارائه نمی‌دهد. زیرا اولاً زنان از مراجعه به این سازمان‌ها هراس دارند؛ دوماً با وجود روحیه جانب‌دارانه از مردان، که در اکثر سازمان‌ها حاکمیت دارد، امکان دستیابی به حقوق زنان ناچیز است. مراکز مشاوره و درمانی حتی اگر به کمک‌رسانی آگاه باشند به لحاظ نداشتن امکانات قادر به انجام کمکی نیستند. در هیچ یک از سازمان‌ها و نهادهای دیگر از مدارس تا رسانه‌ها راه‌حلی برای کمک‌رسانی وجود ندارد. به نظر می‌رسد که بهزیستی امکاناتی را برای حمایت از زنان فراهم کرده است، اما به علت عدم اطلاع‌رسانی صحیح در این باره، افراد جامعه از آن بی‌اطلاع هستند؛ هم‌چنین با توجه به زمان و مکانی که خشونت خانوادگی صورت می‌گیرد (در نیمه‌های شب زنان بدون پول، امکانات و حتی لباس مناسب از خانه به بیرون افکنده می‌شوند) مفید نیست. شاید تنها حامی این زنان همسایگان باشند که پنهان از چشم همسران به قربانیان پناهی می‌دهند.

با توجه به نگاهی کوتاه به شرایط ساختاری جامعه ایران، مردان در خانواده دارای قدرت بر زندگی همسران (و فرزندان) خود هستند، اما این قدرت تنها محدود به خانواده نبوده بلکه در بعد اقتصادی نیز مردان اشتغال بیشتری از زنان داشته و درآمدهای بیشتری نیز کسب می‌کنند. سازمان‌های نظارتی یا حمایتی دارای فرهنگی براساس نظارت مردان بر

زنان در عرصه عمومی هستند که به علت دارا بودن ساختار مردانه، ورود زنان به آن برای کسب حمایت دشوار جلوه می‌کند. در نتیجه زنان از حوزه اقتصادی، حمایت قانونی و پشتیبانی اجتماعی به دور می‌مانند. توجه به این ساختار خاص در بررسی‌ها ضرورت اساسی دارد.

۶) نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

از چند سال قبل که نگاه‌ها به پدیده خشونت خانوادگی در ایران جلب شد، افراد و گروه‌های مختلف پژوهش‌هایی در این زمینه انجام دادند. در حال حاضر مجموعه‌ای از پژوهش در حوزه خشونت خانوادگی با تأکید بر موضوع زنان کتک خورده در ایران انجام گرفته است. پژوهش‌های خشونت به همت افراد مختلف مانند علاقه‌مندان مسائل زنان، آنانی که در محدوده کاری خود با خشونت مواجه بودند و یا دانشجویان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری انجام گرفته است. با در نظر گرفتن پیشینه علمی و تخصص متفاوت افراد، پژوهش‌ها با یکدیگر تفاوت‌هایی از لحاظ چارچوب نظری، روش تحقیق، تکنیک جمع‌آوری اطلاعات و تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری نشان می‌دهند. اما اگر در نظر گیریم که مجموعه این بررسی‌ها بدین منظور انجام می‌گیرند که اطلاعاتی در این حوزه به دانش و معرفت علمی اضافه کنند و راه‌حلی برای مقابله با این پدیده ارائه دهند، باید به این نکته اشاره کنیم که به علت وجود ناهماهنگی در نتایج کسب شده فردی که علاقه‌مند به موضوع است با مطالعه این بررسی‌ها نه فقط به درک عوامل مؤثر بر خشونت نایل نمی‌شود، بلکه احیاناً دچار سردرگمی نیز خواهد شد.

در یک تقسیم‌بندی ساده می‌توان پژوهش‌های انجام یافته را به دو دسته تقسیم کرد:

الف) بررسی‌هایی که با استفاده از روش پیمایشی و با استفاده از نمونه معرف از جامعه شهری انجام شده‌اند. یعنی دربرگیرنده خانواده‌های خشن و معمولی، افراد خشن و قربانی

و افراد معمولی‌اند. در این قبیل پژوهش‌ها امکان مقایسه و تعیین عوامل مؤثر بر خشونت با استفاده از آزمون‌های آماری وجود دارد. اکثر این بررسی‌ها نمونه خود را از تهران انتخاب کرده‌اند، اما شهرستان‌های دیگر نیز تحت بررسی قرار گرفته‌اند. در برخی از بررسی‌ها فقط زنان، و در موارد دیگر زن و شوهر (زوج) طرف پرسش قرار گرفته‌اند.

ب) دسته دیگر بررسی‌هایی هستند که از طریق زنان مراجعه‌کننده به مراکز پزشکی قانونی، دادگاه و یا کلانتری، و کسب اطلاعات از زنان با استفاده از پرسش‌نامه صورت گرفته است. در این نوع پژوهش هم‌چنین اطلاعات لازم با استفاده از اسناد و مدارک موجود (پرونده‌ها) به دست آمده است. در این پژوهش‌ها نمونه معرف وجود ندارد و در مواردی که اطلاعات از پرونده‌ها کسب شده محقق به مقوله‌بندی‌های مدنظر مرکز مربوطه وابسته است. نتایج این بررسی‌ها که قابل تعمیم نیستند بیش‌تر به توصیف ویژگی‌های این زنان و برخی اطلاعات در خصوص وضع خانوادگی آنان می‌پردازد.

داده‌های کسب شده از پژوهش‌ها تفاوت‌های مشخصی را با یکدیگر نشان می‌دهند. در ابتدا گستردگی خشونت را در بررسی‌های پیمایشی بررسی می‌کنیم.

گسترده‌گی همسرآزاری از ۴۷ درصد (ربیعی و دیگران، ۱۳۸۱) تا ۸۱ درصد (شمس اسفندآباد، ۱۳۸۲) گزارش شده‌اند. داده‌هایی این چنین متفاوت از گستردگی خشونت در جامعه (جامعه آماری هر دو پژوهش تهران بود)، باعث سردرگمی می‌شود. می‌توان احتمال داد که تفاوت‌گذاری میان خشونت جسمی و روانی، صورت نگرفته است، اما زمانی که خشونت به مقولات جسمانی و روانی تقسیم می‌شود باز هم تفاوت‌هایی در داده‌ها دیده می‌شود. در یک تحقیق، خشونت جسمانی ۲۰ درصد (همتی، ۱۳۸۳) و در تحقیق دیگر ۵۰ درصد (عارفی، ۱۳۸۲) برآورد شده است. خشونت روانی نیز به ترتیب ۳۵ درصد (همتی، ۱۳۸۳) و ۲۶ درصد (عارفی، ۱۳۸۲) گزارش شده است.

بررسی‌ها در باب متغیرهای افزایش سن زنان و افزایش سطح تحصیلات آنان نیز به

نتایج کاملاً متفاوتی با یکدیگر رسیده‌اند. افزایش سن در مواردی به افزایش خشونت و در موارد دیگر به کاهش خشونت، و حتی در برخی از پژوهش‌ها بی‌ارتباط با خشونت دانسته شده است. تحصیلات بالای زنان نیز، بر طبق داده‌های بررسی‌ها، هم به افزایش و هم به کاهش خشونت انجامیده است. همین امر درباره‌ی اشتغال به کار زنان نیز صدق می‌کند. یعنی زنان شاغل بیش‌تر از زنان خانه‌دار تحت خشونت قرار می‌گیرند (اسفندآباد)؛ و یا برعکس زنان شاغل در مقایسه با سایر گروه‌ها تحت خشونت کم‌تری قرار دارند (افتخار، ۱۳۸۳).

بررسی‌های مختلف که متغیر شغل مرد را در نظر داشتند، هر یک به رابطه‌ی معنی‌داری میان گروهی از مشاغل مردان به عنوان عامل مؤثر در ایجاد خشونت علیه زنان، رسیدند و مشاغل دیگر را بدون رابطه در نظر گرفتند. بنابراین، بر طبق داده‌های یک تحقیق، مردان کارگر بیش‌تر از دیگران همسرآزارند (رئسی، ۱۳۸۱). حال آن‌که بر طبق داده‌های تحقیقی دیگر، مردان بازنشسته یا بی‌کار بیش‌ترین میزان، و کارگران دارای کم‌ترین میزان همسرآزاری هستند (ریبی، ۱۳۸۱). هم‌چنین بر طبق داده‌های تحقیق دیگر مردان دارای شغل آزاد یا کارگر بیش‌ترین خشونت‌ها را اعمال می‌کنند (شمس اسفندآباد، ۱۳۸۲). در خصوص سایر متغیرهای جمعیتی که معمولاً در همه‌ی تحقیقات نیز وجود دارد تفاوت‌هایی دیده می‌شود.

البته باید توجه داشت که درباره‌ی برخی از متغیرها اتفاق نظر وجود دارد؛ متغیرهایی مانند: مصرف الکل و مواد مخدر مردان، دخالت خانواده‌های زن و یا شوهر در زندگی، تعدد زوجات مردان، هم‌چنین سابقه‌ی کیفری و محکومیت مردان، سابقه خشونت در خانواده پدری و

بررسی‌هایی که از طریق زنان مراجعه‌کننده به مراکز صورت گرفته است و تنها به توصیف ویژگی‌های این زنان اشاره دارد، این تصویر را ارائه می‌دهند که هرچند میانگین سن زنان در این بررسی‌ها پایین است ولی در کلیه سطوح تحصیلی قرار می‌گیرند. در میان آنان، هم زنان شاغل و هم خانه‌دار دیده می‌شود. در عین حال مردان با ویژگی‌های مختلف، سطح سواد متفاوت، نوع شغل متفاوت و در سنین مختلف دست به خشونت زده

بودند. هم‌چنین برخی از مردان خشن از الکل یا مواد مخدر استفاده می‌کردند و یا دارای سابقه محکومیت کیفری بودند، اما در عین حال مردانی نیز در میان آنان وجود داشتند که هیچ یک از ویژگی‌های فوق را نداشتند.

گذشته از متغیرهای جمعیتی که در پژوهش‌ها وجود داشت، در هر بررسی از مجموعه‌ای از متغیرهای دیگر استفاده شده بود که در سایر بررسی‌ها نبود. در صورت جمع‌بندی مشاهده می‌شود که اکثر متغیرها نمایش‌گر ویژگی فردی یا خانوادگی افراد است و در عین حال تعدد این متغیرها نیز جالب است و به نظر می‌رسد که استفاده از متغیرهای دیگر نیز رابطه‌ای را نمایش خواهند داد.

برخی از متغیرهایی که بر ویژگی‌های فردی افراد توجه داشتند، عبارت بودند از: داشتن سابقه کیفری، عدم انجام فرائض دینی، مصرف سیگار، مصرف الکل و مواد مخدر، اختلالات روانی مرد، نگرش منفی مرد نسبت به زنان، بیماری‌های روانی و جسمانی زنان، مکان تولد، شغل زنان و مردان، سطح تحصیلات، سن ازدواج، سن زوجین، درآمد مردان و

برخی از متغیرهای مربوط به ویژگی خانوادگی عبارت‌اند از: تعدد زوجات مرد، تعداد ازدواج‌های زن و مرد، مدت زمان زناشویی، اقتدار مرد در خانه، تضاد علایق بین زن و مرد، دخالت اطرافیان، سابقه تحقیر در خانواده زن، عدم رضایت از دوران کودکی، عدم رضایت زناشویی، چگونگی همسرگزینی، جنس و تعداد فرزندان و

با وجود آن که می‌توان از علل فوق و احتمالاً علل دیگر مؤثر بر خشونت نام برد اما نمی‌توان تنها به ارائه لیست علل اکتفا کرد، بلکه باید تحلیل‌های مشخصی ارائه شود تا چرایی و چگونگی به کارگیری خشونت از جانب مردان به عنوان عامل نظارت بر زنان و کودکان مشخص شود. گذشته از آن، بررسی‌های موجود پاسخی به مکانیسم و پویایی درونی خشونت نمی‌دهد و مشخص نمی‌شود که درجه تضاد میان زن و شوهر که به خشونت می‌انجامد تا چه حد است؛ هم‌چنین زمان و مکان و علت خشونت چیست؟

واکنش زنان به خشونت مردان در خانواده چیست؟ مجازات افراد خشن و یا قربانی چیست؟ امکانات در دسترس زنان برای رهایی از خشونت کدام هستند؟ و دهها سوال دیگر که شناخت آنان برای مقابله با خشونت بسیار مهم است.

وجود پاسخ‌های متفاوت در بررسی‌ها را می‌توان به چند طریق در نظر گرفت. می‌توان گمان داشت که برخی از مشکلات روشی در تفاوت‌ها دخیل بودند؛ مانند معرف نبودن نمونه، عدم رعایت روایی و پایایی سئوالات، مشکل در طرح سئوالات، عدم رعایت دقت کافی در هنگام پرسش‌گری، درک متفاوت محقق و پاسخ‌گو از خشونت، مشکل در استخراج داده‌ها، مشکلات مربوط به تحلیل و تفسیر داده‌ها و سایر موارد روشی. اما باید در نظر گرفت که بررسی‌های فوق از جانب افراد متخصص صورت گرفته و اساتید ناظر و راهنما و مشاور بر چگونگی بررسی نظارت داشتند. پس مشکل نمی‌تواند چندان به چگونگی انجام روش تحقیق مرتبط باشد.

می‌توان احتمال داد که اصولاً به کارگیری پیمایش در باب پدیده‌ای که شناختی از آن وجود ندارد، هم‌چنین استفاده از نظریه‌هایی که «مردساخته» هستند، و در نظر گرفتن متغیرهایی که براساس تجارب زنان از واقعه خشونت شکل نگرفته، در این نوع پژوهش به پاسخی اقناع‌کننده نخواهد رسید، بلکه فقط ردیفی از عوامل متعدد را که می‌توانند در خشونت دخالت داشته باشند ارائه خواهد داد. گذشته از آن که در چارچوب نظری از نظریه‌هایی استفاده شده که در حوزه آن‌ها کم‌تر کاری صورت گرفته، مسئله مهم‌تر شاید در نظر گرفتن عوامل مؤثر بر خشونت در سطوح فردی یا خانوادگی است.

همان‌طور که اشاره شد اکثر متغیرها دربرگیرنده سطح فردی و یا خانوادگی بودند. حتی سطوح اکسوسیستمی تقریباً طرف توجه قرار نگرفتند و سطح ماکروسیستم اصلاً در این پژوهش‌ها مدنظر نبود (البته نباید منکر انجام محدود پژوهش‌هایی با توجه به ساختار جامعه شد اما در این جا نگاه بیش‌تر متوجه روند رایج تحقیقات در ایران است). نگاه و

توجه به ساختار جامعه و استفاده از دیدگاه‌های نظری فمینیستی برخی از روابط میان متغیرها را آشکار می‌کند. دیدگاهی که متوجه آن شرایط اجتماعی در جامعه است که اقتدار و نظارت مردان بر زنان را مجاز شمرده و براساس بی‌قدرتی زنان در عرصه عمومی و خصوصی شکل گرفته است تا زمانی که این ساختار و نهادهای آن که فرودستی زنان و فرادستی مردان را طبیعی و غیرقابل تغییر در نظر می‌گیرد وجود دارد، در مجاورت انواع خشونت‌هایی که علیه زنان در جامعه اعمال می‌شود، وجود خشونت خانوادگی بازتاب مشخص ساختار اجتماعی خواهد بود.

بدین ترتیب می‌توان متغیرهای فردی یا خانوادگی دیگری را به عنوان عوامل مؤثر بر خشونت خانوادگی در نظر گرفت و رابطه آنان را برشمرد. اما در جامعه‌ای که از لحاظ ساختاری به مردان اجازه خشونت داده و با بستن کلیه امکانات موجود تحمل آن را از قربانی درخواست می‌کند، نمی‌توان فقط بر عوامل فردی و خانوادگی تأکید کرد، بلکه این عوامل را بیش‌تر باید به عنوان مشوق ساختار خشونت‌ی جامعه در نظر گرفت.

این مجموعه بررسی‌ها هرچند که با دادن اطلاعاتی در باب برخی از عوامل، دید را نسبت به پدیده خشونت کامل‌تر می‌کند، اما به علت بی‌توجهی به ساختار جامعه و نقش آن در ایجاد خشونت، و بررسی آن ساختار اجتماعی که موقعیت‌های درون خانواده را نیز نابرابر تنظیم کرده است، نتایج خود را به رفتار نامناسب مردان و یا زنان در خانواده محدود می‌کند. توجه به ساختار جامعه‌ای که در آن:

الف) خانواده را به عنوان محیطی خصوصی در نظر می‌گیرد.

ب) به مردان در جامعه و خانواده، قدرت بیش‌تری از زنان می‌دهد.

ج) استفاده از این قدرت با توجه به مجازات خفیف مردان برای حفظ و موقعیت برتر آنان مجاز است،

د) در مواقع به کارگیری خشونت‌های شدید مانند قتل نیز مجازات مردان خشن چندان

سنگین نیست و حتی می‌توان از تحمل خشونت از طرف جامعه سخن گفت، (ه) امکانات در دسترس زنان چه در ابعاد اجتماعی و چه در ابعاد فرعی بسیار ناچیز است، می‌تواند گذشته از ارائه آمار و نشان دادن روابط میان خشونت، نگاه خود را به پدیده ساختاری جامعه نیز معطوف کند. مثلاً مشخص شود که با وجود آن که در کلیه تحقیقات درخواست حمایت و پشتیبانی از زنان و یا ایجاد خانه‌های امن مطرح می‌شود و با گذشت حدوداً یک دهه از این پژوهش‌ها چرا هنوز اقدامی به منظور ایجاد خانه‌های امن صورت نگرفته و برخی از تلاش‌ها نیز تاکنون ناکام مانده است.

این دست مشکلات تنها در بررسی‌های ایرانی وجود ندارد. نگاهی به تحقیقات غرب و انبوه اطلاعات آنان در مواردی نمایش‌گر همین ابهامات است. بنابراین شاید لازم است که به تعمق بیشتری در باب پدیده خشونت پرداخت، و به جای آن که سعی شود عوامل فردی و خانوادگی مؤثر بر ظهور آن تحت بررسی قرار گیرد در وهله اول با انجام بررسی‌هایی اکتشافی، پویایی درونی این پدیده در ایران و چرایی و چگونگی به کارگیری آن در درون خانواده، همچنین واکنش زنان و مردان به آن، واکنش سازمان‌ها و نهادها و راه‌های موجود برای مقابله با آن، شناخته شود و هم‌زمان بر ساختاری از جامعه انگشت نهاده شود که به مردان اجازه اعمال خشونت علیه زنان و کودکان را می‌دهد.

در برخی از بررسی‌ها به پدیده تحمل خشونت از جانب زنان اشاره شده است. اگر به نکته‌ای که اشتراوس بیان می‌کند توجه داشته باشیم که «خشونت، خشونت تولید می‌کند» (Violence begets violence)، آن وقت متوجه خواهیم شد که تحمل خشونت خانوادگی از جانب زنان به علت وجود ساختار نابرابر قدرت در جامعه به افزایش خشونت در سطح جامعه و خانواده خواهد انجامید، و افزایش خشونت‌های ساختاری بار دیگر هنجار خشونت را در هر دو محدوده افزایش خواهد داد.

۱. افتخار، حسن و دیگران (۱۳۸۳). «ویژگی‌های فردی قربانیان همسرآزاری در مراجعین به مراکز سازمان پزشکی قانونی». فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۲، صفحات ۲۵۷-۲۷۰.
۲. رئیسی سرتشتیری، امراه (۱۳۸۰). «خشونت علیه زنان و عوامل مؤثر بر آن مطالعه موردی شهرستان شهر کرد». پژوهش زنان فصلنامه مرکز تحقیقات و مطالعات زنان دانشگاه تهران، شماره ۳، صفحات ۴۵-۶۶.
۳. سازمان جهانی بهداشت (۱۳۸۰). *خشونت علیه زنان*. ترجمه شهرام رفیعی فر و سعید پارسا نیا. تهران: تندیس.
۴. سیف ربیعی، محمدعلی و دیگران (۱۳۸۱). «همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن». پژوهش زنان، فصلنامه مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران، شماره ۴، صفحات ۵-۲۵.
۵. شرق (روزنامه)، (۱۳۸۳). شماره‌های ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، مردادماه ۱۳۸۳.
۶. شمس اسفندآباد، حسن و دیگران (۱۳۸۲). «بررسی میزان رواج همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن». پژوهش زنان فصلنامه مرکز تحقیقات و مطالعات زنان دانشگاه تهران، شماره ۵. صفحات ۵۹-۸۲.
۷. عارفی، مرضیه (۱۳۸۲). *بررسی توصیفی خشونت خانگی علیه زنان در شهر ارومیه*. فصلنامه مطالعات زنان، پژوهش‌کده زنان دانشگاه الزهراء، شماره ۲، صفحات ۱۰۱-۱۲۰.
۸. عبادی، شیرین (۱۳۸۱). *حقوق زن در قوانین جمهوری اسلامی ایران*. تهران: گنج دانش.
۹. عبادی، شیرین (۱۳۷۱). *حقوق کودک*. تهران: روشنگران.
۱۰. مرتوس، جولی (۱۳۸۲). *آموزش حقوق انسانی زنان و دختران*. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: نشر مادر.
۱۱. نازپور، بشیر (۱۳۸۱). «همسرآزاری». پژوهش زنان، فصلنامه مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران، شماره ۳، صفحات ۲۵-۴۳.
۱۲. هام، مگی (۱۳۸۲). *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*. ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران. تهران: نشر توسعه.
۱۳. همتی، رضا (۱۳۸۳). «عوامل مؤثر بر خشونت مردان علیه زنان». فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۲، صفحات ۲۵۶-۲۲۷.
۱۴. *همشهری* (روزنامه)، شماره ۳۲۶۸، مرداد ۱۳۸۳.
15. Andermahr, Sonya (2000). "Feminist Theory". London: Arnold.

16. Dobash, R.E. & Dobash, R.D. (1988). "**Research as social action**", in Yllo K. & Bogard M. (ed.), *Feminist perspectives on wife abuse*. Beverly Hills, CA: Sage. Pp. 51-74
17. Gelles, R.J. & Straus, M.A. (1988). "**Intimate Violence, The causes and Consequences of abuse in the American family**". New York: Simon & Schuster.
18. Godenzi, Alberto (1994). "**Gewalt im Sozialen Nahraum**". Frankfurt am Main: Helbing & Lichtenhahn.
19. Martin, D. (1985). "**Domestic Violence**". in Sinkin, D.J, Martin D. & Walker, L.E. (ed.). *The male batterer*. New York: Spriner, pp. 1-32
20. Maynard, Mary (1993). "**Violence towards women**", In D. Richardson & V. Robinson (eds.). *Introducing Women's Studies*. London: MACMILLAN. Pp.99-123.
21. Rich, Adriene (1977). "**Of women born: motherhood as experience and institution**". London: Virago.
22. Stacey, Jackie (1993). "**Untangling Feminist Theory**", In Richardson D. & Robinson V. (eds.). *Introducing Women's Studies*. London: MACMILLAN. Pp. 49-73
23. Straus, M.A. (1976). "**Sexual inequality, cultural norms and wife-beating**". *Victimology*, 1, pp. 54-76
24. Tong, Rosemarie (1997). "**Feminist Thought**". London: Routledge., Walby, Sylvia (1990). "**Theorising Patriarchy**". Oxford: Basil Blackwell.